



عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۱۵)

تسخیر الموت یا پایتخت رفیع حسن صباح

حسن صباح مرد فعال و پرجوش و خروش ایرانی در قرن پنجم هجری پس از مسافرت‌های مختلف خود در اقصی نقاط ایران با در نظر گرفتن موقعیت محل و پراکندگی پیروان و فدائیان وی در شمال و شرق و غرب و مرکز ایران تمام توجه خود را به قلعه مستحکم و کوهستانی الموت (آشیانه عقاب) که در کوه‌های البرز نزدیک قزوین قرار داشت معطوف ساخت. برای اینکه آنرا جایگاه مناسبی برای شروع جنبش بزرگ خود میدانست. (قلعه مزبور نزدیک جاده‌ای است که از قزوین به رشت می‌رود) در اجرای این منظور از شهریار کوه که در جنوب شهر ساری (درمازندران) و شمال سمنان و دامغان (در ایالت قومس) واقع است داعیانی برای ارشاد و دعوت محافظان قلعه الموت که در ایالت مجاور یعنی دیلمان قرار داشت فرستاد. از قرار معلوم حسین نائینی کسی است که امر دعوت محافظان الموت برعهده او محول شده بود، وی از اهالی قائن بود که در قهستان واقع است و بعدها از مراکز معتبر قدرت پیروان حسن صباح گردید، بهر حال دعوت و تبلیغ فرستادگان حسن صباح در محافظان قلعه الموت که از شیعیان زیدی و میانه‌رو بودند به زودی تأثیر بخشیده

هنگامی که افراد پادگان قلعه قبول دعوت کردند ، حسن صباح رهسپار آنجا گردید ، لیکن از بیم دشمن بزرگ خود نظام‌الملک که در صدد گرفتار ساختن وی بود و به کلیه فرمانروایان ایالت‌های ایران به ویژه داماد خود ابو مسلم رازی حکمران ری در این باره سفارش موکد کرده بود (۱) از بیراهه خود را به قزوین رسانید (۲) دنباله داستان چنین است :

حکمران قلعه الموت که شخصی بنام مهدی علوی بود ، پس از آگاهی بر اینکه افراد پادگانش به مذهب اسماعیلی گرویده‌اند چنان وانمود کرد که خود او نیز مذهب جدید را پذیرفته است ، تا بدین وسیله نوکیشان اسماعیلی را بشناسد و خود را از شر آنها برهاند ، اما خیلی زود رازش از پرده بیرون افتاد و در پایان کار بردباری حسن صباح و پیروان وفادار و فداکارش او را نیز مغلوب ساخت (۳) .

نام الموت بنا بر آنچه حمداله مستوفی . حمزه اصفهانی . ابن اثیر و بالاخره زکریا بن محمد قزوینی ضبط کرده‌اند ، از دو واژه (اله) بمعنی عقاب و (اموت) به معنی آموزش از مصدر آموختن ترکیب یافته‌است که بر روی هم عبارتست از (عقاب آموز) ابن اثیر در این باره می‌نویسد : (الموت در مرز دیلم است (اله) به معنی عقاب (۴) و جزء دوم این کلمه که آموت باشد به

۱ - کامل ابن اثیر جلد دهم صفحه ۱۱۰

۲ - خط سیر حسن صباح با استناد به نوشته رشیدالدین فضل‌الله همدانی از راه قاضی بشم به دماوند ، از آنجا به خوارری و از آنجا به قزوین بوده است .

۳ - فرقه اسماعیلیه تألیف حاجسن ترجمه فریدون بدره‌ای صفحه ۱۱۵

۴ - به زبان سمنانی نیز عقاب را (اله) می‌گویند رجوع شود به فرهنگ سمنانی و سرخه‌ای و لاسگردی و سنگسری و شه میرزادی تألیف دکتر منوچهر ستوده چاپ دانشگاه تهران

لهجه دیلمی به معنی آموزش است) .

حمداله مستوفی نوشته است : (آن قلعه را در اول اله آموت گفته‌اند به معنی (آشپانه عقاب) که بچگان را براو آموزش کردی به مرورالموت شد) (۱) در باره سال بنای قلعه الموت بعثت شهرت این قلعه در اغلب کتابهای تاریخ و جغرافیا مطالبی ذکر شده است . قدیم‌ترین تاریخ مربوط به بنای دژ الموت در کتاب نزهة القلوب حمداله مستوفی به سال ۲۴۶ هجری ذکر شده است که توسط حسن بن زید علوی در عهد خلافت المتوکل بنا گردیده است .

همانطور که در ورقهای گذشته این تألیف نیز نوشته شد بنا بر نوشته مسعودی در مروج الذهب در هنگام قتل اسفار بن شیرویه یعنی سال ۳۱۶ هجری قلعه الموت مکانی آباد بوده است ، عطا ملک جوینی ضمن شرح دژ الموت درباره تاریخ بنای آن چنین نوشته است (ملوک دیلم را که ارجستان (آل جستان) گفتندی ، یکی از ایشان در سنه ست و اربعین و مائین (۲۴۶ هجری) برای کوه عمارتی آغاز کرد و ملوک دیلم را افتخار بدان بودست ، و شیعه اسماعیلیان را استظهار بدان (۲) قلعه الموت در زمان قدرت مردم آویج زیاری قهرمان ملی ایران در قرن چهارم هجری ، در تصرف او بودند و مطالعات فرنگی

در دورهٔ آل بویه (دیلمیان) بعد از آنکه رکن الدوله جانشین عماد الدوله گردید سرزمینهای ری و همدان و ابهر و زنجان و ساوه و آوه را به فخرالدوله علی واگذار کرد و در نتیجه الموت جزء متصرفات فخرالدوله درآمد . باروی کار آمدن سلجوقیان الموت نیز جزو متصرفات آنان محسوب گردید . در زمان سلطنت ملکشاه فرمانروائی قلعه الموت برعهده شخصی بنام مهدی علوی

۱ - نزهة القلوب صفحه ۶۱ .

۲ - جهانکشی جوینی جلد سوم صفحه ۲۷۱-۲۷۰ .

محول شده بود ، نااینکه در شب چهارشنبه ششم رجب سال ۴۸۳ هجری بنا بر نوشته تاریخ جهانگشا ، حسن صباح با توجه به مقدمانی که در پیش گفته شد پنهانی به قلعه الموت وارد گردید و در آنجا بنام دهخدا سکونت یافت و به عبادت پرداخت . سرانجام هنگامی که مهدی علوی از ماجرا آگاه گشت ، پیروان حسن صباح او را از قلعه بیرون راندند و حسن صباح سه هزار دینار زر از بابت بهای قلعه الموت به رئیس مظفر مستوفی حاکم دامغان و قلعه گردکوه که جزو یاران و طرفداران او بود حواله کرد و چنین نوشت :

(رئیس مظفر حفظاله ، سه هزار دینار بهای الموت به علوی مهدی رساند .
 علی‌النبی المصطفی و اله السلام و حسبناله و نعم الوکیل) اما درباره جزئیات تصرف قلعه الموت توسط حسن صباح و بارانش رشیدالدین فضل‌اله همدانی چنین نوشته است :

(و حسن صباح) جمعی که با او می‌بودند به تفاریق بالموت میفرستاد ، آنگه اونیز بالموت آمد . و بدان ایام امیرالموت علوی مهدی نام داشت از قبل سلطان ملک‌شاه و حسین قائنی ، علوی را دعوت میکرد . قومی درالموت دعوت او قبول کردند و علوی نیز بزبان میگفت : قبول کردم . اما دلش بازبان راست نبود ، و میخواست با کسانی که دعوت قبول کرده بودند خیانت کند . رفیقان را بزیر میفرستاد و به آخر در دژ بست و گفت :

این از آن سلطان است . تا بعد از گفتگوی بسیار ایشان را در دژ راه داد و بعد از آن به سخن او نمی‌رفتند و سیدنا ، فقیه ابوالقاسم را به شاه کوه فرستاد و دهخدا خسرو شاه از چناشک هم بیامد و سیدنا از قزوین براه بیره و انبه بدیلیمان آمد و از سلسکویه اشکور بانند جرود که متصل الموت است ، در رجب سنه نلت و ثمانین و اربعمائه و یک‌چندی آنجا مقام کرد و از وفور زهد و تقوی ،

خلقی انبوه صید او شدند و دعوت او قبول کردند تا شب چهارشنبه ششم رجب سنه ثلث و ثمانین و اربعمانه بر در الموت آمد و نام خود به دهخدا منسوب کرده پوشیده بر آنجا بنشست و آنجای را به ایسام متقدم اله آموت گفتندی، یعنی آشیانه عقاب و از نوادر اتفاقات عجیب و غریب، حروف اله آموت به حساب هند تاریخ سال صعود اوست بر الموت که پنهان او را به قلعه بردند. چون مهدی علوی بر حال او و قوف یافت و اختیاری بدست نداشت او را اجازت دادند و بهای قلعه سه هزار دینار زر بحاکم گردکوه و دامغان رئیس مظفر مستوفی نوشت که در خفیه دعوت او قبول کرده بود و حسن از غایت زهد و تقوی، رقع هانیک موجز و مختصر نوشتی بر این جمله که نسخه این برات است. و سطور مدور نوشتی که: (رئیس مظفر حفظه اله مبلغ سه هزار دینار بهای دژ الموت به مهدی علوی برساند. علی النبی المصطفی و آله السلام و حسینا اله و نعم الوکیل) علوی برات بستند و اندیشید که رئیس مظفر مردی بزرگ است، نائب امیر دادحشی بن التون نایق بر رقع این مرد حامل چگونه چیزی بمن دهد. بعد از مدتی مقل الحال به دامغان افتاد، آن برات امتحان را پیش رئیس مظفر برد، در حال خط ببوسید و زر بداد (۱).

بنابر آنچه خورشیدالدین فضل اله آورده است، در آن زمان هنوز رئیس مظفر در دامغان یا گردکوه مقامی نداشته است مگر اینکه تصور کنیم شغل آبی وی، در اینجا به مسامحت ذکر شده است، این داستان ممکن است همان اندازه موهوم و افسانه آمیز باشد که داستان پوست گاو: چنانکه مؤلف دبستان مذاهب آورده است، حسن صباح که به نام مستعار به الموت رفته

بود روزی با حکمران علوی (۱) قلعه در بسات اینک حبله در شرع جایز است یانه بحث میکرد. علوی مهدی گفت که حبله در شرع جایزست و بعضی از حبل شرعی ذکر کرد. سیدنا فرمود که مدار شرع بر راستی است، حبله نشاید؛ پس از آن علوی را بر آن داشت که به مبلغ زیادی آن اندازه زمین (که پوست گاوی بر آن محیط تواند بود) به وی بفروشد، چون علوی مهدی در مقام مبیعت آمد. سیدنا پوست گاو را رشته‌های باریک ساخت و برگرد قلعه کشید. مرد علوی ناچار بنا بر قولی که داده بود تسلیم شد. (۲) بهر ترتیب قلعه مستحکم الموت در روز ششم رجب سال ۴۸۳ هجری مسخر حسن صباح گردید و بدین طریق اساس دولت نو اسماعیلیان یا اسماعیلیه نزاریه در ایران گذاشته شد و پایتخت و مرکز حکومت حسن صباح مرد انقلابی این عصر در دژ تسخیر ناپذیر الموت مستقر گردید (۳) و آن دولت چنانکه خواهیم دید از سال ۴۸۳ تا ۶۵۴ هجری با قدرتی عجیب باقی و پا برجا بود.

(بقیه در شماره آینده)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

- ۱ - ابن الجوزی نوشته مردی که الموت را به حسن صباح فروخت ظن میرود که باطنی بوده باشد ظاهراً مراد ابن الجوزی باید این باشد که وی شیعه اثنی عشری بوده است، زیرا ابن الجوزی این مرد را پکسان می‌شمارد.
- ۲ - دبستان مذاهب صفحه ۴۳۴.
- ۳ - در حال حاضر نیز مردم قزوین و اطراف آن، قلعه الموت را (قلعه حسن) که منظور حسن صباح باشد مینامند. رجوع شود به سر زمین قزوین تألیف دکتر رجواند.